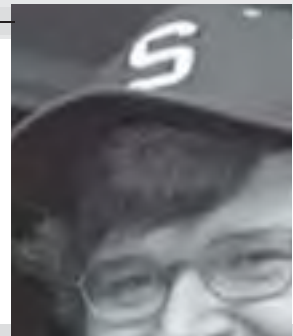


کاپیتالیسم یک داستان عاشقانه

سرمایه رو در روی دموکراسی

مترجم: امین فرج پور

«مایکل مور» اصولاً فیلم‌ساز بحث‌انگیزی است. فیلم‌هایش همان قدر که حامی و دوستان پر و پا قرص دارند، دشمنان قسم خورده نیز دارند، و این او را جز سینماگرانی می‌کند که فیلم‌هایش اتفاقی در دنیای سینما به شمار می‌آیند...
«مایکل مور» فیلم‌ساز خوش‌مصاحبه‌ای هم هست و هم زمان با نمایش هر کدام از فیلم‌هایش می‌توان به ده‌ها مصاحبه از او در رسانه‌ها و نشریات مختلف برخورد. در مطلبی که در پی می‌آید، گزیده‌ای از گفت‌وگوهای او با نشریات و سایت‌های گوناگون در مورد فیلم «کاپیتالیسم: یک داستان عاشقانه» است.



بگذارید سوالات را از نام فیلم آغاز کنیم یعنی «کاپیتالیسم: یک داستان عاشقانه»، چرا یک داستان عاشقانه؟

مور: شاید به این دلیل که من نگران بودم وقتی مردم می‌خواهند راجع به سینما رفتن تصمیم بگیرند، هیچ کس دلش نخواهد برود و فیلمی با عنوان «کاپیتالیسم» را تماشا کند. بنابراین یک داستان عاشقانه را به نام فیلم افزودم تا وقتی نامزدی از محبوبش می‌پرسد «عزیزم دوست داری کدوم فیلمو ببینی؟» محبوبش با گفتن «بریم کاپیتالیسم رو ببینیم» حرف احمقانه‌ای نزده باشد! علاوه بر این تجربه‌ام به من می‌گوید عنوان یک داستان عاشقانه برای هر فیلمی یعنی طلا. یعنی استقبال تماشاگران یعنی...

در فیلم به مسایل گوناگونی اشاره می‌شود، و این مسایل آن قدر زیادند که خیلی‌ها عنوان کرده‌اند فیلم به حد اشباع رسیده است. برخی از این مسایل، برای بیننده گان مسایل آشنایی هستند و بیشتر آن‌ها نا آشنا. در واقع با تصویر کردن این همه نکته نا آشنا برای تماشاگر به نظر می‌رسد که ریسک کرده‌اید و ممکن است بیننده گان را از فیلم فراری دهید. موقع شکل دادن به فیلم فکرتان را نکردید که با حذف برخی از این مضامین و مسایل فیلم می‌تواند تماشاگران بیشتری داشته باشد؟ آیا این رویکرد موجب بیگانه سازی تماشاگر با فضای فیلم نمی‌شود؟

مور: بیگانه سازی که اصلاً کار یا اتفاق بدی نیست. فکر می‌کنم یک هنرمند، چه این هنرمند سینماگر باشد، چه نقاش و چه نویسنده، موقع خلق اثر هنری سعی می‌کند به جایی برود که دیگران نرفته باشند. پیکاسو، استنلی کوپرک و ... که می‌توانید این فهرست را ادامه دهید هنرمندان نوآوری هستند و به حیطه‌های جدید سر زده‌اند و کارشان بیگانه سازی عرصه هنری شان با آن چه قبلاً در آن عرصه تولید شده بوده است.

دوست دارید تماشاگران چه عکس‌العملی در مورد فیلم «کاپیتالیسم: یک داستان عاشقانه» داشته باشند؟
مور اول از همه دوست دارم وقتی تماشاگران از سالن‌های

سینما بیرون می‌آیند، به همدیگر بگویند که این فیلم بهترین فیلم درامی است که در این چند وقت دیده‌اند و از این که دو ساعت از وقت‌شان را صرف تماشای این فیلم کرده‌اند، راضی‌اند. فراموش نکنید که من در وهله اول یک فیلم‌سازم و نهایت امیدم این است که اوقات خوشی برای تماشاگران فیلم‌سازم و نهایت امیدم این است که در سینمای این روزها این اتفاق به ندرت رخ می‌دهد. اگر بتوانید به خاطر آورید که آخرین بار پس از دیدن چه فیلمی حالتان بهتر شده (و قطعاً زمان زیادی از آن گذشته) آن وقت درک خواهید کرد چرا گفتم که به ندرت رخ می‌دهد. رضایت تماشاگران باعث موفقیت فیلم می‌شود. اگر شماری از تماشاگران راضی با همسایه‌هایشان، دوستان یا هم کلاسی‌هایشان و ... در مورد فیلم صحبت کنند و تماشاگران رضایت مند از این فیلم تعدادشان بیشتر و بیشتر شود، می‌توان امید داشت که این تماشاگران کاری انجام دهند، شکایتی به جایی برند و یا حداقل قدمی در راه اصلاح جامعه‌شان بردارند. این نهایت امید و آرزوی من است.

اگر یک نفر پیدا شود و به شما بگوید که به نظر من کاپیتالیسم مترادف با دموکراسی و دموکراسی به معنای کاپیتالیسم است، چه جوابی داری به او بدهی؟

مور: خواهم گفت واقعاً؟ پس تو فکر می‌کنی دموکراسی و کاپیتالیسم در یک راستا هستند؟ خوب، فرض کن یک کیک روی میز است و ده نفر دور میز نشسته‌اند و آن وقت یک نفر بگوید که نه قسمت از این کیک مال من است و یک قسمت باقی مانده مال شما نه نفر! این یعنی کاپیتالیسم! این که یک نفر از نود درصد هر چیزی بهره مند باشد و نود درصد بقیه از ده درصد باقی مانده؛ اگر به معنای دموکراسی باشد؛ آیا نباید در تعریف دموکراسی شک کرد؟ من که این طور فکر می‌کنم!

در مورد دلیل نام گذاری «یک داستان عاشقانه» شوخی کردی. دلیل واقعی‌اش را می‌گویی؟

مور: در سیستم کاپیتالیستی افراد عاشق پول‌شان هستند. این البته

شکل نجیب کاپیتالیسم است، وگرنه در حال حاضر آن‌ها عاشق پول ما شده‌اند. آن‌ها پول‌ها، خانه‌ها و کار ما را می‌خواهند. فیلم من در مورد عشق آن‌هاست.

شما در این فیلم کنگره، حزب دموکرات و خیلی‌های دیگر را به خاطر کمک‌های بلاعوض به وال استریت مورد انتقاد قرار داده‌اید. به نظر تان آن‌ها باید به جای این کار چه می‌کردند تا تیغ انتقاد شما را نچشند؟

مور: بیایید مرور کنیم که آن‌ها در جریان بحران اقتصادی چه کار کرده‌اند. آن‌ها بانک‌ها را مشمول تصفیه دانسته‌اند؛ به برخی‌ها پول داده‌اند و به برخی دیگر نه. مثل این که در یک خانواده تصمیم بگیرند به بعضی از افراد خانواده پول بدهند و به برخی دیگر نه؛ و تازه در این خانواده یک برادر دیوانه چون وال استریت سر و کله‌اش پیدا شود و بخش اعظم دارایی خانواده را بالا بکشد. در حالی که باید ساختار را درست می‌کردند. الان دولت دارد برای نجات کمپانی‌ها پول‌ها را دست کسانی می‌دهد که با کار نابلدی شان این کمپانی‌ها را به نابودی کشانده‌اند. منظوم روسای قبلی شرکت‌هاست. این حرف من، البته مختص وال استریت و بانک‌ها نیست و حتی "جنرال موتورز" و "کرایسلر" را هم شامل است.

شما در اولین فیلم تان «راجر و من» به مسایل کمپانی «جنرال موتورز» و بلایی که این کمپانی سر مردم منطقه فلینت می‌آورد پرداخته بودید. حالا نظر تان در مورد ورشکستگی این شرکت چیست؟

مور: همه فیلم‌های من کم و بیش ریشه در تجربیات نوجوانی و جوانیم در منطقه تحت سیطره کمپانی جنرال موتورز دارند. در مورد ورشکستگی گی جنرال موتورز باید بگویم که من بیست سال پیش در این مورد هشدار داده بودم. در حال حاضر هم هیچ چیز بیش از شنیدن این خبر که «باراک اوباما» مدیران این شرکت را اخراج کرد، مرا خوشحال نمی‌کند. این رویای تمام اهل فلینت بود که به حقیقت بدل شد. جنرال موتورز ماشین‌های درب و داغان می‌ساخت و در مقابل هر استاندارد ایمنی مقاومت می‌کرد و کسانی هم که چاره‌ای نداشتند محصولات آن را می‌خریدند. از سوی دیگر آن‌ها برای رسیدن به سودهای کم در مدت زمان کم افراد زیادی را اخراج کردند تا تراز منفی آن‌ها دیده نشود و حالا خوشحالم که باراک اوباما این بی‌لیاقت‌ها را اخراج کرد. فقط ناراحتی‌ام از این است که مدیران این کمپانی هنوز زندان نیفتاده‌اند.

چرا این فیلم را در این برهه زمانی خاص ساختید؟

مور: بیست سالی می‌شود که در مورد این فیلم فکر می‌کردم. بیشتر کاری که کرده بودم، روی کاپیتالیسم به عنوان مشکل اصلی تمرکز کرده بود. نکته دیگری هم هست: بوش در این سال‌ها سخنرانی‌های پر طمطراق و طولانی در مورد تقوای کاپیتالیسم داشت، ولی «اوباما» در کمپین انتخاباتی‌اش گفت که سعی خواهد کرد ثروت را پخش کند. تفاوت این دو رئیس جمهور نشان می‌دهد که زمان ساخت این فیلم رسیده بود یا نه. فیلم من در مورد سوسیالیسم در نقطه مقابل کاپیتالیسم نیست. در مورد پارادایم دیگری است. در مورد دموکراسی علیه کاپیتالیسم. به نظر من بزرگترین دشمن دموکراسی کاپیتالیسم است. دشمن مذهب و باورهای دینی مختلف نیز هست.

مسئله ای در هالیوود رایج هست که می‌گویند در دوران سختی اقتصادی مردم به دیدن فیلم‌های رویا پردازانه می‌روند تا خود را از فضای دشوار پیرامون جدا کنند. در این حال، آیا فکر نمی‌کنید این که مردم بروند و بابت دیدن فیلمی در مورد بحران اقتصادی

پول بدهند، کمی رویا پردازانه به نظر نمی‌رسد؟

مور: شک ندارم که مردم این فیلم را خواهند دید و خواهند پسندید؛ چرا که این فیلم با طنز و زبانی تند و تیز و تلخ حرامزاده‌هایی را که باعث شده‌اند زنده گی آن‌ها به این شکل درآید و بدبختی به آن‌ها فشار بیاورد، زیر سوال و انتقاد گرفته است. مردم استحقاق و شایسته‌گی دیدن فیلمی را دارند که در این منازعه در طرف آن‌ها قرار گرفته است.



مور: در سیستم کاپیتالیستی افراد عاشق پول شان هستند. این البته شکل نجیب کاپیتالیسم است، وگرنه در حال حاضر آن‌ها عاشق پول ما شده‌اند. آن‌ها پول‌ها، خانه‌ها و کار ما را می‌خواهند. فیلم من در مورد عشق آن‌هاست.

شما را یکی از طرفداران اوباما می‌شناسند در این چند ماه که او سر کار بوده، در مورد عکس العمل او نسبت به بحران اقتصادی و مسایل مرتبط با سلامتی مردم چه نمره‌ای به باراک اوباما می‌دهید؟

مور: هنوز که هنوز است نشئه پیروزی اوباما هستم. در مورد کارهایش نیز اغلب کارهایی که در این مدت انجام داده از نظر من قابل قبول بوده است: از عذرخواهی از ملت ایران بابت رفتار آمریکا در جریان کودتای سال ۱۹۵۳ (کودتای بیست و هشت مرداد سال ۱۳۳۲) گرفته تا رفتارهای جزئی ترش. به نظر من او نهایت تلاشش را با توجه به ویرانه‌ای که به ارث برده است به انجام رسانده است. فقط نباید فراموش کند که برای بهبود زندگی طبقه کارگر چه قول‌هایی داده است!

در مورد جورج بوش چه؟ بدترین چیزی که می‌توان به او نسبت داد چیست؟

مور: به نظر من او باید به دلیل ارتکاب بدترین جنایتی که رهبر و رئیس جمهور یک کشور می‌تواند مرتکب شود محاکمه و زندانی شود. او بزرگترین گناهش این بود که به مردم کشورش دروغ گفت و آن‌ها را برای کشتن افراد یک کشور دیگر تحریک کرد. پدران و مادران هشت هزار و ششصد و شصت و دو سرباز کشته شده در جنگی که بوش به راه انداخت می‌توانند عدالت را در مورد او برقرار کنند!

ظاهراً گفته‌اید که دیگر نمی‌خواهید در عرصه‌ی سینمای مستند کار کنید و احتمالاً در عرصه سینمای داستانی فیلم می‌سازید درست است؟

مور: من فقط یک احتمال را گفتم و هنوز نمی‌دانم چه خواهم کرد. الان بیست سالی است که در این عرصه دارم کار می‌کنم و اگر هم سینمای مستند را رها کنم، کار عجیبی نکرده‌ام. خیلی‌ها فکر می‌کنند که من کارم را کرده‌ام و دیگر کار جدیدی برای انجام دادن من نمانده است!